

اصرف امرت زلف بنای کرد ایندین و هوای اول
و چه میبویست ریح لبوی نفس و جاذب غلط است
برای هر قلبت برینش و جاذب را جاذب از جاذب
بجاست همبیز کردن آن توییز برین آن توییز بود
حرف بر ازان و ان قیامت و صمد راجع بود توله
حاکم کرد ایندین نام و صول است توی صلی او کجوز صیر
ای ما توله و جنتی را هم همیشه از استحال او در غیر قول
العقول است شانه بان است که شکر بود است حق
غیر ذوی معقول در در کوه تله او لیک لایق آن کمال
تولی و الی شکر است بقولای مای صاره علیا علیه السلام
اصحاب است قائل و صمد او مستر است بجمع بوار و غیره
راجع است با هم موصول بخزوف است تقدیر چنین شود که ما اول
یصیرت تقدیر یا توی مبتدا و نحوه صیر خبر او و احتمال
چیز خود و بی غایت و موصول هم ما توی است که مقدم آمد بر
احتمال است که خبر است چه خبر است که شدن آن و خبر است که قال

علیه السلام

علیه السلام مطلق است و مع ما تحت معنی کجوز بر سر
شدت و بگذر را را کجوز و غایب شد و بگذر
مرد یا فقیه بود و صمد است بمعنی و عین الی است حق
الذین چون نفس است خبر و جوال و لکه سخن است خبر
هوای نفس از آن نفس و یا از خود خبر نیز است از اول
کردانی و ان هو او بر خود بد است و استیلا هو ان خبر
را که و الی شدت خبر و دی سالان میگرداند یا عین الی است
بغیر هوای صلی از خود خبر و انی تر است لا کجوز خواهد است
و یا در عیب امانت است نفس را بر جوشن و الی کن
نشور و الی از دین خالی کن مگر هوای نفس است با شکر
در تمام قصد کفایت شکر و را عمارت و الی الاحمال است
و ان استجابت الی کفر است اسم راع امرت از راع است
چه ایندین هم میبویست ریح نفس است و امرت الاحمال است
جمله جار است بیان است معقول کرد و کجوز است
بیشتر است و ان عطف است فی فعل فعل خبر و است با کجوز است

Copyright © King Fahd University